

پیشخوانی برای مهمانان
خارجی جشنواره تئاتر فجر

پیشخوان ملی هنرهای اجرایی ایران امکانی است برای کارگردانان و گروه‌های تئاتری ایرانی که آن‌چه را انجام داده و می‌دهند در قالبی متمرکز و فشرده در معرض دید مهمانان خارجی بگذارند.

در بخش بین‌الملل سی و هفتمین دوره این رویداد شاهد رخ دادن اتفاقی خواهیم بود که اگرچه در دوره‌های پیشین نمونه‌هایی کم و بیش مشابه با آن نیز به وقوع پیوسته است اما این بار با شیوه‌ای هدفمند و یا تمرکز بر نشان دادن آثار ایرانی در قالبی نوبه مهمانان خارجی و با نامی تازه، تحت عنوان SHOWCASE ظاهر می‌شود.

سعید اسدی، دبیر بخش بین‌الملل سی و هفتمین جشنواره تئاتر فجر در این مورد گفت: الگویی که امسروز در جهان وجود دارد و یکی از مهم‌ترین امکانات معرفی آثار به فضای بین‌المللی را در اختیار برگزارکنندگان می‌گذارد SHOWCASE است که معنای آن «پیشخوان» را به عنوان معادل فارسی‌اش پیشنهاد داده‌ایم. پیشخوان‌ها معمولاً مکانی هستند که امکان عرضه‌داشتن را برای شما فراهم می‌کنند و ما آن‌را به عنوان امکانی تلقی کرده‌ایم که می‌شود گزیده‌های مناسب را که قابلیت ارائه در مارکتینگ بین‌المللی دارند در آن نشان داد. این چیزی است که در بسیاری از نقاط جهان یا در دل جشنواره‌ها یا در کنار جشنواره‌ها یا به عنوان رویدادی مستقل رخ می‌دهد و در ایران هم پیش‌تر شکل‌های مشابه‌اش را به روش‌های مختلف تجربه کرده‌ایم و حال می‌خواهیم مجدداً معرفی‌اش کنیم. در این برنامه هم مهمانان با دقت بر گزیده می‌شوند و از کسانی هستند که می‌توانند این فرصت را برای ما بسازند و هم هنرمندان و گروه‌های ایرانی بر اساس قاعده‌ای مشخص که در قالب پلتفرم پیشنهاد داده‌ام در آن حاضر می‌شوند و این اتفاق را رخ می‌دهند.

چهره‌های دانشگاهی راوی
دیگر گونه‌های اجرایی

در بخش دیگر گونه‌های اجرایی این دوره از جشنواره که شامل ۱۷ اثر است از جمله آثاری که توسط چهره‌های شناخته شده برای اهالی تئاتر، کارگردانی می‌شود می‌توان به «دیگری ام، چرا؟» از گسره هنری کوچکگر به نویسندگی گروه اجرایی نمایش و کارگردانی علی ظفر قهرمانی نژاد اشاره کرد.

به گزارش روابط عمومی سی و هفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، تسهیل‌گران این اجراسارا امیری و محمدرضا دهنوی‌اند و بازیگرانش ضیا انصاری، مصوبه جعفری، ترگس حسینی، علی‌رضا حسینی، بسگل حسینی، علی‌رحیمی، آمنه قفیری و زهرا میرزایی. مدت زمان «دیگری ام، چرا؟» ۶۰ دقیقه است و در تهران تولید شده است. از جمله چهره‌های دانشگاهی که در بخش دیگر گونه‌های اجرایی سی و هفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر حضور دارد می‌توان به آزاده شاهمیری اشاره کرد. او طراح و کارگردان «موزه نزدیک» به نویسندگی سهیل امیرشریفی و بازی ناداجبرئیلی و آوادرویشی است که در مدت زمان ۴۵ دقیقه اجرایی شده و محصول تهران است.

در بخش دیگر گونه‌های اجرایی سی و هفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر ۱۲ کارگردان مرد حضور دارند و شش کارگردان زن. این زنان که پنج نفرشان از تهران و یک نفرشان از مشهد است عبارتند از سما موسوی‌مفخر کارگردان «آدم‌هایی که نمی‌بینم» از تهران، مهنوش نراقی کارگردان «بر پهنه کافه» از تهران، ثریا اخلاقی کارگردان «ما و دیگران» از مشهد، کیمیا خطیب‌زاده کارگردان «هشت و منفی هفت» از تهران، آزاده شاهمیری کارگردان «موزه نزدیک» از تهران و زانین زهرار فیعی کارگردان «بیاید» از تهران. سی و هفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر از ۲۲ بهمن تا چهارم اسفند به دبیری نادر بهرانی مرتد برگزار می‌شود.

«کافکا با من سخن بگو» تاملی نوبر؛

انسانی تهی شده از فردیت

بی‌شک، اگر خواسته باشیم افلاتون وار درباره هنر حرف بزنیم، ناچاریم به جنبه‌های نما یانه آن اشاره کنیم. صادقی در «کافکا با من سخن بگو» در واقع اورا به امروزی آورد و روحش را در کالبد تک تک ما می‌دمد. بازی که صادقی راه می‌اندازد بسیار ساده است: مبادله کلاه و کتاب، کتاب و کلاه... هر کجا که کلاه هست، پدر حضور دارد و هر جا که کتاب حاضر است، کافکا - انسان فردیت یافته - موجودیت می‌یابد. صادقی با این نمادهای ذهنی، از عین‌هایی که جامعه و فرد فردمارادر گیر کرده است پرده برمی‌دارد.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

نمایش: کافکا با من سخن بگو
نویسنده و کارگردان:

قلب‌الدین صادقی

بازیگران: مرجان آقنوری، سونیا فاروقی، دنیا گفتاری، شهزاد وجدانی و نوید نوروزی

فرانتس کافکا، تنها، گوشه‌گیر و منزوی؛ نویسنده و شاعری که زیر سیطره پدری ستمگر، به فرمان او گردن می‌نهد، اما در درون خود، زندگی دیگری را آغاز می‌کند.

زندگی که با نوشتن هویت می‌یابد و در نهایت از فرانتس همیشه سرخورده و بیمار، هیولایی برای جهان ادبیات به وجود می‌آورد، چنان هیولایی که نه خوانندش ساده است و نه تحملش آسان.

آثار کافکا، به رنج و تنهایی انسان چنان نزدیک می‌شود که گاه نفس خواننده بند می‌آید از این همه درک و آگاهی از ذات انسانی. از این همه همدلی و اقرار بر بیچارگی بشری که «میله‌های زندان خود را هر جا که می‌رود در درونش می‌برد». گویی که «خود انسان» یک زندان سیار است. زندانی که ناچار است روح خود را در آن به این طرف و آن طرف بکشد و چنان او را در این زندان خودساخته

و خودخواسته محافظت کند که نگذارد جهان توتالیتر-پدر-دستش به او برسد. وقتی از کافکا سخن می‌گوییم با انسانی درک نشده و تحت فشار مواجهیم؛ انسانی که روح پدرسالارانه حکومت‌ها، او را به عقب، به عقب‌تر و به درونش می‌راند و نمی‌گذارد با خود و هسته واقعی‌اش ظهور و زندگی کند.

نمایش «کافکا با من سخن بگو» این بار نگاه تازه‌ای دارد به کافکایی که چنین در تنگنا بسته و چنان سبکبار و آزاد و رها نوشته است. در این نمایش سخن از کافکایی است که کلمات او را آزاد می‌کنند و نجاش می‌دهند، حتی اگر این کلمات پیچیده در کتاب، در آخر او را به سوی تابوتش رهنمون شوند و آسودگی ابدی تقدیمش کنند.

همه نمایش، فقط کافکاست از همان ابتدای ورود به سالن نمایش، وقتی با دیواره‌هایی که با صفحات کتاب پوشیده شده‌اند، با آن رنگ‌هایی که انگار نه از چراغ‌های بیرون که گویی از درون صفحات کتاب بیرون می‌تراوند، مواجه می‌شوی، درمی‌یابی که قرار است کافکا «محاکمه» شود، اما این بار در مقام قاضی و نه در مقام مجرمی که تازه بده بود و بوی مجرم بودنش را به دوش می‌کشید.

کافکا این جا، در دادگاه هستی، آمده است تا در مقام یک متهم بالذاته، در مقام یک انسان، با ما حرف بزند؛ از دردها و رنج‌ها و سرخوردگی‌هایش، از عشق‌هایش، از کتاب‌هایش و حرص و ولعش برای نوشتن و نیز از پدرش... پس این نمایش، قرار نیست ما را با کافکایی که از قیل می‌شناسیم مواجه کند. هم حرف‌ها تازه‌اند و هم نگاه... دکور صحنه را نگاه کنید: این‌ها صفحات کتاب کافکا هستند؛ جایی که کافکای واقعی در آن‌ها زندگی کرد و مرد.

آن چنان که کارگردان می‌گوید؛ آدم‌های بزرگ پرسش‌های بزرگ مطرح می‌کنند و البته گاه پاسخ‌های بزرگ هم می‌دهند، و از همین جاست که ما درمی‌یابیم کافکا خود یک پرسش بزرگ است و باید با واکاوی روح رنج کشیده او، به پاسخ بزرگی که خودش برای‌مان آماده کرده است، دست یابیم. در رسیدن به این پاسخ بزرگ است که درهای سالن به روی ما باز می‌شود و انوار رنگین، بر ذهن و روح ما می‌تابد.

کافکایی که صادقی در برابر ما می‌گذارد، کافکایی است که از دل یک بیماری و از میان خاطرات یانوش بیرون آمده است؛ بیماری خود کارگردان که او را به سوی

کتاب‌ها درمی‌آورند.

جهان با تاش‌های زرد درمی‌آمیزد و بیمار و افسرده نشان می‌دهد وقتی پدر کافکا، این زورگوی بزرگ پیکر و خشن، وارد می‌شود و می‌خواهد و می‌تواند با خشونت خود، این کودک را گرفتار یک هراس دائمی در طول زندگی‌اش کند. پدر کافکا، با نور زرد بیمارگونی که به همراه می‌آورد نمایانده جهان توتالیتری است که انسان را فی‌نفسه مجرم و متهم می‌داند مگر آن‌که عکسش ثابت شود. آن‌گاه که کافکا وارد جهان اثیری رمان و کتاب می‌شود، این بنفش است که ما را در تلاوایش با کافکا همراه می‌کند؛ گویی که او فقط در لابه‌لای کتاب‌ها آرامش می‌یابد و اگر این نور بر ما می‌بارد، یعنی که او در آرامش است. پدر و خشم و خشونتش را فراموش کرده و از بند زندگی که بر او حکم می‌راند رها شده است.

کافکا اما در هنر نیز رنج می‌کشد: «هنر برای هنرمند، رنجی است که با آن خود را برای گرفتار شدن در رنجی دیگر نجات می‌دهد. هنرمند غول نیست، بلکه پرندهای است کمابیش رنگارنگ در قفس وجودت خود.» چنین است که کافکا برای رهایی از رنجی که از بیرون، از سوی پدر-جامعه- بر او تحمیل می‌شود، به رنجی دیگر، به هنر پناه می‌برد. این رنج حداقل به او استعلا می‌بخشد. رنجی است که خودش آن را انتخاب می‌کند. رنجی است که می‌داند چگونگی و در کجا به آن پاسخ بدهد.

و در نهایت این قرمز است که بر ما نور رهایی می‌تاباند؛ وقتی که مرگ، آرام‌آرام پیش می‌آید و نوید رهایی با خود می‌آورد؛ در تابوتی که لبالب از کتاب است. کافکا چه سال‌ها که در آرزوی چنین بستری سوخته است. او این مرگ را با جان و دل با تمام خونس-این قرمز بی‌نهایت- پذیرا می‌شود.

کافکا و فردیت به تاراج رفته «انسان، فقط چیزی را که مالک آن است، می‌تواند دور بریزد.» اما کافکا، که تحت حکومت پدر و جامعه‌ای توتالیتر رشد کرده است، خود را مالک چیزی نمی‌داند. نه مکتب اسکیر سیونیم، تداوم ندارند، وقتی که عشق چهاربار به سراغ او می‌آید می‌تواند آن‌را نگه دارد و مالک شود و نه وقتی چهار کتاب مهمش را می‌نویسد این حس به او دست می‌دهد که او-خودش- مالک آن‌هاست. کافکا، تحت خشونت و استیلاست و تمام هم و غمش صرف آن می‌شود که در هر موقعیتی بدون آن که درگیر خشونت شود، فردیت بر یاد و تاراج رفته‌اش را باز یابد. اما او تا آخرین دم مطمئن نیست که

انسان امروز، تحت سیطره
جامعه توتالیتر-در
واحد‌های کوچک تا
بزرگ‌ش-قابلی است تهی.
او در سایه هراس و خشونت
زندگی می‌کند؛ جمع را
دشمن خود می‌داند اما با
قوانین همین جمع کنار
می‌آید تا پدر نشود

کافکا می‌کشد و خاطرات گوستاو یانوش که با دقتی بی‌نظیر کافکا را ترسیم کرده است.

اسکیر سیونیم پیچیده در
کلمات کافکا

رنگ و نور در این نمایش، حضوری شگرف دارند و منبعث از مکتب اسکیر سیونیم، تداوم ندارند، مرز ندارند؛ تنها تاش‌هایی هستند که ناگهان فرو می‌ریزند، در ست مثل کلماتی که ناگهان بر ذهن نویسنده فرو می‌بارند و او را ناچار از نوشتن می‌کنند.

جهان با تاش‌های آبی لبالب می‌شود وقتی که با کافکایی مواجه هستیم که در درون خود پنهانش کرده، با یک زندگی درونی خاص در لابه‌لای کلماتی که در نهایت سر از

وقتی از کافکاسخن
می‌گوییم با انسانی
درک نشده و
تحت فشار مواجهیم؛
انسانی که روح پدرسالارانه
حکومت‌ها، او را به عقب، به
عقب‌تر و به درونش می‌راند
ونمی‌گذارد با خود و هسته
واقعی‌اش ظهور و زندگی
کند

توانسته است این فردیت را به ظهور برساند یا نه.

بازی ذهن و عین و جامعه امروز بی‌شک، اگر خواسته باشیم افلاتون وار درباره هنر حرف بزنیم، ناچاریم به جنبه‌های نما یانه آن اشاره کنیم.

صادقی در «کافکا با من سخن بگو» در واقع او را به امروزی می‌آورد و روحش را در کالبد تک تک ما می‌دمد. بازی که صادقی راه می‌اندازد بسیار ساده است: مبادله کلاه و کتاب، کتاب و کلاه... هر کجا که کلاه هست، پدر حضور دارد و هر جا که کتاب حاضر است، کافکا - انسان فردیت یافته - موجودیت می‌یابد. صادقی با این نمادهای ذهنی، از عین‌هایی که جامعه و فرد فردمارادر گیر کرده است پرده برمی‌دارد؛ ما چه در سطح اجتماع خود- خانواده، مدرسه، دانشگاه، باشگاه، گروه و هر جا که باید مجموعه‌ای از انسان‌ها حضور داشته باشند و تابع جمع باشند- و چه درونی که چنان به تاراج رفته که نمی‌تواند جز بدون اجتماع فکر کند و تصمیم بگیرد، حضوری غیر موثر و منفعل داریم. آنقدر بر ما خشونت رفته است که حتی برای اثبات خود، از راه‌های میانبر و بدون خشونت، عبور می‌کنیم تا مبادا زخم کاری دیگری بر روح‌مان بخورد؛ چرا که روح و جان ما دیگر تحمل حتی یک زخم کوچک را ندارد.

عینیت جامعه انسانی امروز، نشان از فروپاشی فردیتی دارد که انسان را هم از قالب انسانی‌اش و هم از موجودیت روحانی‌اش، متفک کرده است. انسان امروز، تحت سیطره جامعه توتالیتر-در واحد‌های کوچک تا بزرگش- قابلی است تهی. او در سایه هراس و خشونت زندگی می‌کند؛ جمع را دشمن خود می‌داند اما با قوانین همین جمع کنار می‌آید تا طرد نشود.

انسان امروز، انسان «محاکمه» کافکاست؛ او هر روز صبح بیدار می‌شود تا لایحه‌ای بنویسد در اثبات این که بی‌گناه است!

تئاتر یاد بگیرند و آن‌را تحصیل کنند، می‌بینم بسیاری از آن‌ها به جای این که -مثل هر کار دیگری- اول اصول آن‌را یاد بگیرند و بعد به سمت انجام کارهای تازه بروند، می‌خواهند از همان اول کارهای عجیب و غریب بکنند. یعنی می‌خواهند غوره نشده مویز بشوند. این وضعیت در اثر بعضی از اتفاقاتی که در کشور ما رخ داده. بهتر است بگویم در اثر بعضی اشتباهاتی است که بعضی از داوران در جشنواره‌های تئاتر بویژه جشنواره‌های تئاتر دانشجویی مرتکب می‌شوند. به این صورت که این داوور وقتی برای بازبینی یادوری نمایش‌های جشنواره‌های تئاتر می‌روند، به هر کاری که اجاق و جق باشد جایزه می‌دهند. البته بین این کارها بعضی‌هایشان کارهای تجربی و خوبی هستند و در عین اجاق و جق بودن ارزش هنری هم دارند. بحث آن‌ها جداست؛ اما خیلی از این کارها ارزش هنری ندارند و در یک کلام هیچ چیز نیستند و فقط اجاق و جق‌اند. وقتی چنین آثاری مورد توجه هیأت داوران قرار می‌گیرد و به آن‌ها جایزه می‌دهند، از آن جهت

تئاتر متفاوت «از منظر دیگری»
هر چیز «اجاق و جقی» هنر نیست
اصغر نوری
بهمن و اسفند ۹۷ جشنواره‌هایی در حوزه تئاتر برگزار می‌شود که در نوع خود می‌تواند گرمی بخش فضای زمستانی تئاتر ایران باشد. در این میان، انتخاب‌هایی که از سوی هیأت داوران انجام می‌شوند و فهرستی که به عنوان برندگان جشنواره منتشر می‌شود، از آن جهت اهمیت می‌یابد که می‌تواند الگوی جوانانی باشد که سودای روی صحنه بردن نمایش خود را در آینده دارند. بنا بر این این که چه نمایش‌هایی مورد توجه قرار بگیرند و چه آثاری جوایز جشنواره‌ها را کسب

یادداشت

تئاتر متفاوت «از منظر دیگری»

هر چیز «اجاق و جقی» هنر نیست

اصغر نوری

بهمن و اسفند ۹۷ جشنواره‌هایی در حوزه تئاتر برگزار می‌شود که در نوع خود می‌تواند گرمی بخش فضای زمستانی تئاتر ایران باشد. در این میان، انتخاب‌هایی که از سوی هیأت داوران انجام می‌شوند و فهرستی که به عنوان برندگان جشنواره منتشر می‌شود، از آن جهت اهمیت می‌یابد که می‌تواند الگوی جوانانی باشد که سودای روی صحنه بردن نمایش خود را در آینده دارند. بنا بر این این که چه نمایش‌هایی مورد توجه قرار بگیرند و چه آثاری جوایز جشنواره‌ها را کسب

تئاتر یاد بگیرند و آن‌را تحصیل کنند، می‌بینم بسیاری از آن‌ها به جای این که -مثل هر کار دیگری- اول اصول آن‌را یاد بگیرند و بعد به سمت انجام کارهای تازه بروند، می‌خواهند از همان اول کارهای عجیب و غریب بکنند. یعنی می‌خواهند غوره نشده مویز بشوند. این وضعیت در اثر بعضی از اتفاقاتی که در کشور ما رخ داده. بهتر است بگویم در اثر بعضی اشتباهاتی است که بعضی از داوران در جشنواره‌های تئاتر بویژه جشنواره‌های تئاتر دانشجویی مرتکب می‌شوند. به این صورت که این داوور وقتی برای بازبینی یادوری نمایش‌های جشنواره‌های تئاتر می‌روند، به هر کاری که اجاق و جق باشد جایزه می‌دهند. البته بین این کارها بعضی‌هایشان کارهای تجربی و خوبی هستند و در عین اجاق و جق بودن ارزش هنری هم دارند. بحث آن‌ها جداست؛ اما خیلی از این کارها ارزش هنری ندارند و در یک کلام هیچ چیز نیستند و فقط اجاق و جق‌اند. وقتی چنین آثاری مورد توجه هیأت داوران قرار می‌گیرد و به آن‌ها جایزه می‌دهند، از آن جهت